

*
دکتر احمد نقیب زاده

تحوالات نظام حزبی در انگلستان

مقدمه:

چنانکه مشهور است انگلستان کشور تحولات تدریجی و اصلاحات است و زمینه‌های انقلاب در آن کمیاب. آخرین تحول خشونت آمیز در سطح ملی، حرکت کرامول در جهت حذف سلطنت و ایجاد جمهوری در سال‌های دهه ۱۶۴۰ بود. حتی انقلاب باشکوه ۱۶۸۸ را هم که منجر به تغییر سلسله استوارتها و انتخاب گیوم و مری درانژ به سلطنت شد و سرآغاز مشروطیت بود، نمی‌توان حرکتی خشونت آمیز به حساب آورد. از قرن هفدهم تاکنون تمامی انقلابات و تحولات ناگهانی که کشورهای اروپائی را فرا گرفت در انگلستان معادلی جز رفورم و تحولات آرام نداشت. در سالهای ۱۷۰۱ و ۱۷۱۳

* استادیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

(جنگهای جانشینی اسپانیا که منجر به عقد معاهد اوترخت شد) انگلستان وحدت ارضی خود را باز یافت (ادغام اسکاتلند) و تنها حادثه ناگوار قرن هیجدهم برای انگلستان استقلال سیزده کلنی امریکا بود، در عوض جامعه انگلستان از خطر یک تحول سهمگین که نتیجه تحولات آن قرن بود در امان ماند. زیرا آنچه مردم فرانسه طی انقلاب خونین ۱۷۸۹ می خواستند تقریباً در انگلستان حاصل شده بود. پس از آن زمانی که انقلابات ۱۸۳۰ اروپا را زیر امواج خود می گرفت در انگلستان چیزی جز یک سری مباحث پارلمانی که منجر به تصویب پاره‌ای از قوانین می شد، اتفاق نمی افتاد. این انقلابات در اکثر کشورها با شکست روبرو گردید یا نتایج اندکی بیار آورد ولی در انگلستان همان قانون اصلاح انتخابات یا ۱۸۳۲ Reform Act به منزله تحقق خواسته‌های آن انقلابات بود. انگلستان از انقلابات ۱۸۴۸ نیز به دور بود ولی در سالهای ۱۸۶۷ و ۱۸۸۴ قوانینی به تصویب رسید که چیزی جز خواسته‌های انقلابات دموکراتیک ۱۸۴۸ نبود. در قرن بیستم هم هیچگاه انگلستان بطور جدی به وسوسه کمونیسم یا فاشیسم گرفتار نشد و در عوض تحولات آرام ولی پیوسته، انگلستان را همیشه منطبق با شرایط زمان به پیش برده است. از اینرو جای تعجب نیست که نظام حزبی انگلستان نیز که نمونه آرمانی (Type Ideal) نظام دو حزبی بود به آرامی تحول پذیرد. ما در این تحقیق بر آنیم که با اشاره‌ای به تاریخچه زندگی حزبی در انگلستان، واکنش احزاب در مقابل تحولات اجتماعی - اقتصادی یا به عبارتی اثرپذیری آنها از تحولات را بررسی کرده و سپس ضمن تشریح تحول تدریجی نظام حزبی انگلستان در دهه‌های اخیر و مروری بر علل اصلی آن به آینده آن نیز اشاره کنیم؛ تحقیقی جامعه‌شناختی که با بهره‌گیری از نظریات جامعه‌شناسی سیاسی و مطالعات حزبی، به بحرانهای اجتماعی و روانی دنیای صنعتی غرب نیز نظر دارد.

I- تاریخچه زندگی حزبی در انگلستان

الف - پیدایش نظام دو حزبی

زمینه پیدایش احزاب را شکل های طبقاتی یا عقیدتی یا سازمانی تشکیل می دهد، ولی رشد و ظهور آنها در صحنه سیاست نیازمند شرایط دیگری است. در درجه اول حزب نیازمند جوی است که امکان ابراز وجود آنرا فراهم سازد. چنانکه ریمون آرون در کتاب «نبرد طبقاتی»^۱ به وجود طبقات مختلف در جامعه شوروی اشاره دارد که به دلیل فقدان جو لازم امکان ظهور و خودنمایی نمی یابند. علاوه بر آزادیهای اجتماعی و سیاسی، وجود حداقل خودآگاهی و رشد فکری و ارتباطات اجتماعی نیز ضروری است تا حزب بتواند به عنوان بیان سیاسی یک طبقه (تعریف مارکسیسم از حزب) یا یک گروه یا یک جریان فکری شکل گیرد. البته عوامل دیگری چون برگزاری انتخابات هم به عنوان زمینه ساز پیکارهای سیاسی می تواند عامل فنی این شکل گیری را فراهم سازد (نظریه کلاسیک از فنکسیون احزاب - خصوصاً نظر استروگرسکی^۲). این عوامل یعنی شکل های اجتماعی، حداقل آزادیهای سیاسی و اجتماعی و زمینه های انتخابات آزاد همگانی (Suffrage Universel) در قرن هفدهم در جامعه انگلستان پدیدار گشت.

از سال ۱۶۰۳ که سلسله استوارتها در این کشور قدرت را بدست گرفت، شکل های اجتماعی و عقیدتی که در پی رفورم مذهبی در اروپا بوجود آمده بود به درجه ای از رشد رسید که بتواند با استفاده از جو جدید یعنی از بین رفتن صلابت محبوبانه تئودرها و ضعف آغازین استوارتها به پارلمان انگلستان راه یابد. وجود قشر جدید پوریتن ها در پارلمان یکپارچگی آنرا به دوگانگی غیر قابل انکاری تبدیل کرد. این تقسیم هم عقیدتی بود و هم طبقاتی: بورژوازی و پروتستانیسم در یکطرف و اشرافیت و انگلیکانیسم در طرف دیگر. پوریتانیسم در اولین اقدام سیاسی - اجتماعی خود کلیسای انگلیکن را به عنوان مظهر اشرافیت و شاه پرستی و عادات باقیمانده از تمدن رومی مورد حمله قرار داد و حاکمیت قانون و اقتدار پارلمان را ستایش کرد. در مقابل، کلیسای ملی همراه با دربار و طرفداران حکومت مطلقه شاه از وحدت کلیسای انگلیکن در مقابل هرج و مرج سکت گرائی و از

1-Raymond Aron, La Lutte des Classes . Paris Galimard 1954.

2- Moisi Ostrogorski , La Democratie et les Partis Politiques , 1902.

امتیارات مقام سلطنت در مقابل امتیازات پارلمان حمایت می‌کرد.^۲

«بنظر می‌رسد که تولد اولین سازمانهای حزبی در خارج از پارلمان، به صورت تشکلی از مردم هم عقیده، از سال ۱۶۴۰ به بعد یعنی در عصری صورت گرفت که مخالفت با قدرت سلطنت در حال افزایش بود و از سال ۱۶۶۰ به بعد یعنی به دنبال ختم جمهوری ناپایدار کرامول در انگلستان می‌توان از نطفه‌های حزبی صحبت به میان آورد. زیرا در دوران جنگهای داخلی انگیزه‌های جدیدی برای دسته‌بندیهای سیاسی بوجود آمد. در یک طرف کسانی که به طعنه توری (نام قدیمی دسته‌های راهزن کاتولیک که به ستونهای پروتستان حمله کرده و اموال آنها را به یغما می‌بردند) خوانده می‌شدند تا هویت عقیدتی و گرایش‌های اشرافی آنها مشخص شود با شعار شاه و کلیسا (King and Church) در صحنه به پیکار مشغول بودند و در طرف دیگر سرتراشیده‌ها یا کله‌گردهای پوریتن که تحت عنوان ویگ‌ها (نام گروهی از رعایای متعلق به کلیسای کالونیستها) از آزادی مذهبی و اقتدار پارلمان و آزادیهای اجتماعی طرفداری می‌کردند.^۳» این دسته‌بندی‌ها در انقلاب با شکوه ۱۶۸۸ مرزهای مشخصی پیدا کرد و زمینه نظام دو حزبی در انگلستان را فراهم ساخت.

در عین حال هنوز از احزاب سیاسی جدید یعنی سازمانهای پایداری که لاپالمبارا و واینر به تعریف آن پرداخته‌اند، در انگلستان (و طبعاً در هیچ جای دیگر) خبری نیست. لاپالمبارا و واینر در کتاب «احزاب سیاسی و توسعه سیاسی»^۴ برای احزاب جدید چهار شرط قائل شده که دقیقاً خط فاصل آنها با شکل‌های دیگر خصوصاً با دار و دسته‌های قدرت طلب قدیم است. اولین شرط وجود سازمانی مستقل از بنیان آن است که حیات آن از حیات بوجود آورندگان آن طولانی‌تر باشد. ثانیاً این سازمان‌ها باید در سطح ملی فعالیت داشته باشند (وجه ممیزه احزاب با گروههای پارلمانی). ثالثاً قصد صریح بدست گرفتن قدرت را داشته باشند (گروه ذینفوذ نباشند) و بالاخره اینکه از طریق انتخابات در

3- Voir, Andre Mathiot *Le Regime Politique Britannique* , Paris. A. Colin, 1955, P. 78.

4- Ibid , PP, 78 - 79

5- Lapalombara / Weiner *Political Parties and Political Development* , Princeton, 1966, PP 5-7 .

پی کسب حمایت عمومی باشند (کلوب سیاسی نباشند و در ضمن مبنای دموکراتیک داشته باشند).

مقدمات ایجاد سازمانهایی با مشخصات فوق از اصلاح قانون انتخابات ۱۸۳۲ به بعد فراهم آمد تا آنکه هسته اولیه سازمانهای وسیع حزبی در سال ۱۸۶۷ در قالب کمیته انتخاباتی از طرف ویگهای سابق که از ۱۸۳۰ به بعد تحت عنوان لیبرالها شناخته می شدند و اتحادیه ملی محافظه کاران از طرف توری های سابق که آنها هم از ۱۸۳۰ به بعد تحت عنوان محافظه کاران شناخته شدند، شکل گرفت. قدم بعد در سال ۱۸۷۰ با ایجاد دفتر مرکزی محافظه کاران برداشته شد که لیبرالها هم در سال های ۱۸۷۴ و ۱۸۷۷ با ایجاد فدراسیون ملی لیبرالها از آنها تقلید کردند. این دفاتر مرکزی امتزاج مورد نظر موریس دوورژه، یعنی ادغام گروههای پارلمانی و کمیته های انتخاباتی را که وی به عنوان ریشه احزاب جدید معرفی می کند، صورت دادند.^۶ اما در مدت دو قرنی که از انقلاب با شکوه ۱۶۸۸ تا پیدایش جدید حزبی طول کشید همان شکل های ابتدائی، خصوصاً ویگها نقش مهمی را در توسعه سیاسی انگلستان ایفا کردند. ویگها که از ۱۷۱۴ تا ۱۷۶۰ بی وقفه حکومت را در دست داشتند اساس لیبرالیسم سیاسی و اقتصادی را در کشور پی ریختند و سیستم تفکیک قوا را که آنهمه مورد تحسین منتسکیو قرار گرفت به مرحله عمل گذاشتند؛ به قسمی که توری ها که از ۱۷۶۰ تا ۱۸۳۰ قدرت را در دست داشتند نتوانستند این پایه ها را خراب کنند. ویگها در این مدت در مقام اپوزیسیون چرخهای تاریخ جدید انگلستان را به پیش می راندند و بالاخره در پی طرح های آنها بود که رفورم انتخاباتی ۱۸۳۲ صورت گرفت.

ب - تأثیر تحولات اجتماعی - اقتصادی بر احزاب محافظه کار و لیبرال:

از آنجا که جوانه های احزاب جدید بر بدنه نظام سیاسی جدید انگلستان شکفته شد پیوندی عمیق بین آن دو به عمل آمد که نمونه آنرا شاید در هیچ نظام دیگری نتوان یافت. پیوندی ساختاری و در همان حال فنکسیونل که تحلیل آن فقط در قالب یک نظام واحد و با الگوی سیستمیک مقدور است. ریشه های عمیق احزاب سیاسی در انگلستان سبب شده

6 - Voir, Maurice Duverger, *Les Partis Politiques*, (1951), 3ed A. Colin 1976 PP, 2-8.

است تا انعکاس هر تغییر و تحول اجتماعی یعنی تحولات محیط را بتوان به آسانی بر پیشانی این احزاب به وضوح مشاهده نمود. تطابق احزاب و بطور کلی نظام حزبی انگلستان با تحولات اجتماعی و اقتصادی این کشور که هدف اصلی مطالعه حاضر را تشکیل می‌دهد، در عین آنکه موردی خاص را بر محقق عرضه می‌دارد، نمونه بارزی از تحولات اجتماعی و سیاسی جوامع صنعتی نیز هست.

رشد و شکوفائی احزاب سیاسی در انگلستان، چنانکه ملاحظه شد در قرن نوزدهم میلادی یعنی طی یکی از متحول‌ترین اعصار اروپا صورت گرفت، که این شکوفائی نیز خود یکی از پی‌آمدهای آن تحول بود. ولی سرعت تحولات که احزاب نیز به نوبه خود آنرا دامن می‌زدند به قسمی بود که پایگاههای اجتماعی احزاب را کلاً دگرگون می‌ساخت و مرزهای اجتماعی که تا آن زمان مخدوش مانده بود با قاطعیت تعیین و اقشار از یکدیگر منفک می‌شدند. این تغییرات در انگلستان یک حزب را به تجدید نظر در برنامه‌ها و پذیرش تحولات اساسی ساختاری مجبور می‌ساخت و دیگری را به قبول تلخ‌ترین تحمیلات تاریخی که خود در ایجاد عوامل آن سهم به سزائی داشته است وامی‌داشت.

حزب محافظه کار در طول قرن نوزدهم تحت رهبری دو تن از بزرگترین رهبران تاریخ این حزب یعنی پیل و دیزرائیلی به پذیرش تحولاتی اجتناب‌ناپذیر تن در داد. حزب محافظه کار در مقابل شرایط جدید اجتماعی - اقتصادی قرن نوزدهم می‌بایست بین حفظ اصول و سنن از یکطرف و قبول اصلاحات از طرف دیگر تلفیقی برقرار کند تا بتواند همچنان از حمایت‌های مردمی برخوردار باشد. طبیعی است که در خلال این تغییرات دستخوش پاره‌ای نوسات نیز بشود. نقش دیزرائیلی در ایجاد چنین تلفیقی قابل توجه است. وی که به ناچار خود را موافق برنامه پیشنهادی لیبرالها مبنی بر توسعه حق رأی نشان داد در صدد رفع آثار سوء آن بر حزب نیز بر آمد. رفورم سال ۱۸۶۷ که باعث به میدان آمدن طیف‌های جدیدی از اقشار متوسط شد ضربه بسیار محکمی به حزب محافظه کار وارد ساخت. در عوض این شکست درس خوبی به حزب مزبور آموخت. اعطاء حق رأی به اقشار جدید، حزب را متوجه این نکته ساخت که از این پس نمی‌توان فقط به فعالیت‌های پارلمانی و حمایت اقشار ممتاز جامعه بسنده کرد، بلکه باید به دنبال کسب پایگاههای جدید مردمی نیز بود. «از این پس دیگر حزب محافظه کار به عنوان کنفدراسیون اشراف تلقی

نمی‌شد بلکه حزبی در سطح ملی و متعلق به تمامی افراد کشور از هر طبقه‌ای که باشند محسوب می‌شد. از جمله از پذیرش کارگران نیز استقبال می‌کرد و این تنوع اجتماعی را ضامن قوام و تحرك زندگی ملی تلقی می‌نمود^۷...».

در واقع آنچه دوام و بقاء حزب محافظه کار را تضمین نمود، گرایش حزب به عملگرایی (پراگماتیسم) بود. گیرهای عقیدتی که باعث شکنندگی و آسیب پذیری سازمانهاست (چون هیچ ایدئولوژی نمی‌تواند برای مدتی طولانی راهنمای عمل قرار گیرد. واقعیات تاریخی نسبی بودن و مقطعی بودن دکترین‌ها را ثابت می‌کنند) هیچگاه حزب محافظه کار را در دست‌های خشک و جزم‌گرای خود نفشردند و اصول اعلام شده از طرف حزب اصول قابل تفسیر و بسیار کلی بود که فقط اهداف و جهت گیرهای آنرا مشخص می‌کرد و گاه نیز چون شعارهای روی باندزول‌ها که سبب غرور و هویت سیاسی اعضا می‌شود صرفاً جنبه سمبولیک داشت. بعد از آن حزب بر موج تحولات سوار بود و همین انعطاف پذیری موجودیت آنرا در سالهای بسیار مخاطره انگیز و پرماجر حفظ نمود، در حالیکه سرنوشت حزب رقیب یعنی حزب لیبرال و سپس حزب کارگر طور دیگری رقم می‌خورد.

خوب لیبرال بر عکس قربانی دست‌آوردهای سیاسی - اجتماعی و اصول موضوعه خود گردید. لیبرالها که بر گسترش حق رأی اصرار می‌ورزیدند، در واقع باب صحنه سیاست را به روی اقشاری می‌گشودند که در عصر عمیق‌تر شدن شکافهای طبقاتی نمی‌توانستند در خط اعتدال لیبرالیسم باقی بمانند. اقشار جدید یا کسانی بودند که در عصر انباشت سرمایه به سرمایه‌های کلان دست یافتند و حزب محافظه کار بیشتر جوابگوی آنها بود و یا کارگرانی بودند که در عصر گسترش صنعت هر روزه بر شمارشان افزوده می‌شد و نهایتاً راهشان با لیبرالها متفاوت بود. زیرا کم کم زمینه تشکیل‌های کارگری فراهم می‌شد و این قشر که از امتیاز عددی برخوردار بود با توسعه حق رأی به صورت یک نیروی اجتماعی عظیم و مستقل ظاهر می‌شد. در پی تحولات اجتماعی و اقتصادی

7 - Jacques Larche, *Les Institutions Politiques de la Grande Bretagne*, Paris, Gamma (Blaud et Gay), 1965, P, 82.

دهه‌های ۱۸۸۰ و ۱۸۹۰ در اغلب کشورهای اروپایی احزاب نیرومند سوسیالیست شکل گرفت و اولین اقدام آنها در جهت ایجاد یک تشکیلات بین‌المللی منجر به ایجاد بین‌الملل دوم (انترناسیونال سوسیالیست) در سالهای ۹۱-۱۸۹۰ گردید. در همین دوره یکی از کارهای حزب لیبرال به رهبری گلاستون (۹۵-۱۸۹۲ و ۸۵-۱۸۸۰ و ۷۴-۱۸۶۸) که تأثیر مهمی در انسجام گروههای کارگری و سپس جدائی آنها از لیبرالها داشت، افزایش حقوق و اختیارات سندیکاها بود که از یکطرف به ایجاد تشکل‌های کارگری کمک کرد و از طرف دیگر با سلب حق اعتصاب از آنها باعث فاصله گرفتن کارگران از لیبرالها می‌شد. در حالیکه یکی از بازوان قدرتمند حزب لیبرال کارگران لیبرال بودند که به آنها مخففاً Lib-Lab یعنی Liberal Labour می‌گفتند.

از طرف دیگر، اصول لیبرالیسم، آزادی عقیده و عمل، پذیرش طیف‌های مختلف اجتماعی و سلائق متفاوت، در دوره‌های تشنج‌زا منجر به ظهور چند دستگی و بروز اختلاف نظر شده و توان سیاسی حزب را تضعیف می‌نمود. چنانکه در همین دوره که دوران اقتدار حزب تحت رهبری شخصیتی قوی چون گلاستون هم بود، بر سر مسئله ایرلند بین لیبرالها اختلاف افتاد و باعث تجزیه حزب شد. عده‌ای که با خود مختاری ایرلند (Home Rule) که گلاستون در سال ۱۸۸۶ عنوان کرده بود) مخالف بودند، بنام لیبرالهای وحدت طلب از حزب انشعاب کرده و به رهبری چمبرلن به محافظه‌کاران که آنها نیز مخالف جدائی ایرلند بودند، پیوستند. این امر به بروز اختلاف نظر بین رؤسای بزرگ حزب یعنی چمبرلن و گلاستون انجامید و ضربه بزرگی به اقتدار سیاسی حزب وارد ساخت و باعث شد تا حزب در انتخابات ۱۸۸۶ تعداد ۱۴۴ کرسی را در مجلس عوام از دست بدهد. بعد از آن نیز مسائلی مثل امپریالیسم و ضد امپریالیسم (همزمان با جنگ انگلستان با بوئرها در جنوب آفریقا)، مبادله آزاد و سیاست ارشادی و بالاخره مسائل جنگ جهانی اول باعث بروز اختلاف نظرهای عمیق در حزب شد که خود نتیجه ابهام مرزهای طبقاتی و فکری در درون حزب بود.

8- Ibid , P. 88.

9- Jacques Leruez / Jean Claude Sergeant / William Taboules *Partis*

Politiques Britanniques: du Bipartisme au Multipartism , Paris, PUF, 1982, P, 180.

ج - از دو حزبی محافظه کار - لیبرال به دو حزبی محافظه کار - کارگر:

چنانکه ملاحظه شد تحولات اجتماعی - اقتصادی دهه های آخر قرن نوزدهم زمینه مناسبی برای ایجاد شکل های کارگری مستقل فراهم ساخت. اولین قدم در این راه تأسیس فدراسیون دموکراتیک در سال ۱۸۸۱ از طرف کسانی چون ویلیام موریس و اله ثور Eleonore دختر کارل مارکس بود که در انتخابات ۱۸۸۴ موفقیتی حاصل نکرد. انجمن دیگر با گرایشهای سوسیالیستی بنام فابین در سال ۱۸۸۴ بوسیله برنارد شاو و سیدنی وب تأسیس شد ولی در حد یک انجمن روشنفکری باقی ماند. اما قدم اساسی، تأسیس حزب کارگر اسکاتلند بود که کایر هاردی (Keir Hardie) در همان سال بنیان نهاد.

وی کار خود را با انتقاد از حمایت کارگران از نامزدهای انتخاباتی لیبرالها شروع کرد و سپس در سطح محلی به فعالیت پرداخت. هنوز تا تبدیل به یک حزب بزرگ در سطح ملی راه درازی در پیش داشت. از طرف دیگر کنگره سندیکاها (Trade Union) در سال ۱۸۹۹ از کمیسیون پارلمانی خود خواست تا طی یک اجلاس فوق العاده راههای افزایش نمایندگان کارگران در پارلمان را مورد مطالعه قرار دهد. این اولین گردهمایی گروههای کارگری و سوسیالیستی بود که در سال ۱۹۰۰ تشکیل شد و به ایجاد کمیته نمایندگی کار (Labour Representation Committee) که فقط شامل نمایندگان مجامع می شد انجامید (۷ نماینده از سندیکاها و ۵ نماینده از انجمن ها) و زمینه یک حزب کارگری در سطح ملی را فراهم ساخت. رنری مک دونالد به عنوان دبیر کل این کمیته انتخاب شد. همین کمیته در سال ۱۹۰۶ به دنبال انتخاب ۲۹ نفر از پنجاه نامزد معرفی شده این کمیته در انتخابات پارلمان، به حزب کارگر تغییر نام داد. حزب جدیدی که بسیاری از اعضای بالقوه آن در عضویت حزب لیبرال یا محافظه کار بودند (حزب ۹۰۰ هزار عضو غیر مستقیم داشت در حالیکه اعضای سندیکاها دو میلیون نفر بودند) و راه درازی در پیش بود تا حزب کارگر بتواند مدعی نمایندگی و بیان سیاسی کلیت طبقه کارگر باشد.^{۱۰} از این پس سه حزب عمده در صحنه سیاست انگلستان حضور دارند که به دلیل قوام نظام دو حزبی یکی از این سه محکوم به فنا و زوال است.

10-Voir, Monica Charlot, *Le Systeme Politique Britannique*, Paris, A. Colin 1976, PP, 35-36.

نظام دو حزبی ریشه در تاریخ انگلستان دارد و چنانست که گوئی روحیه قاطع آنگلو ساکسنی راههای میانه را چندان نمی پسندد و چنانچه در برهه ای از تاریخ گرایش های دیگری به جز دو گرایش اصلی که به قول مورس دوورژه تقسیم طبیعی اشیاء است وجود داشته باشد فوراً جذب یکی از دو جریان اصلی می شود. طرفداران پیل و ویگها در هم ادغام شدند و حزب لیبرال را بوجود آوردند، سپس رادیکالها جذب حزب لیبرال شدند. پس از آن لیبرالهای وحدت طلب به حزب محافظه کار پیوستند. از طرف دیگر سیستم انتخاباتی مبتنی بر اکثریتی یک مرحله ای جایی برای احزاب کوچک باقی نمی گذارد. نه راه ائتلاف مفتوح است و نه امکان تکروری وجود دارد. بنابر این از نظر فنی نیز زمینه برای حفظ نظام دو حزبی مساعد است. و اما آنچه تعیین می کند که کدام حزب باید قربانی شود، تحولات اجتماعی و پاره ای عوامل برهه ای مثل جنگ و بحران است که باید قوام یا سستی سازمانی حزب را هم بر آن افزود.

از سال ۱۹۰۵ تا پایان جنگ جهانی اول حزب لیبرال قدرت را در دست داشت ولی در این مدت نه تنها نتوانست از این پیروزی برای تحکیم پایه های خود استفاده کند بلکه با تفرقه و تشتت درونی زمینه اعتلای حزب کارگر که جنگ هم برگ های برنده ای را در اختیار آن می گذاشت فراهم می ساخت. زمانی که جنگ شروع شد بین سازمانهای کارگری اختلاف نظر شدیدی بروز کرد. عده ای طرفدار صلح بودند ولی اکثریت سازمانها از دولت لیبرال که در جنگ بود حمایت می کردند. ولی حزب لیبرال خود به دو گرایش تقسیم شد. لیبرالهای مستقل به رهبری اسکویث (Asquith) نخست وزیر و لیبرالهای ملی به رهبری لوید جرج که طرفدار همکاری با محافظه کاران برای تحکیم پیوندهای ملی بودند. این جدائی که تا سال ۱۹۲۳ طول کشید ضربه جدیدی به قوام حزب لیبرال وارد ساخت. خصوصاً که شرایط دوران جنگ دکترین لوید جرج را تأیید می نمود زیرا مانند آنچه در سایر کشورهای سرمایه داری رخ داد، نبرد طبقاتی در طول سالهای جنگ تحت الشعاع همبستگی ملی قرار گرفت. لوید جرج از سال ۱۹۱۶ قدرت را بدست گرفت و این دورانی بود که حزب لیبرال از مواضع اصولی سابق خود فارغ و فاقد وجوه مشخصه بود، در حالیکه عوامل چندی به کمک حزب کارگر می شتافت، چنانکه گوئی حزب لیبرال به وظیفه تاریخی خود عمل کرده و اینک نوبت به حزب کارگر رسیده است. اولاً افزایش

شمار کارگران نسبت به سالهای اولیه از نظر کمی امتیاز مناسبی نصیب حزب می نمود. ثانیاً بحرانهای اقتصادی قبل از جنگ و زمان جنگ که منجر به اعتصابات گسترده کارگری شد سلاح برنده کارگران را به نمایش گذاشت و بر وزنه سیاسی - اجتماعی آن افزود (البته در سطح اروپا احزاب سوسیالیست به دلایل متعدد دچار افت های مقطعی شدند). علاوه بر این کارگران که الگوی مناسبی در روسیه پیدا کرده بودند با پشتکار بیشتری به مبارزات سیاسی می پرداختند و بالاخره اصلاح قانون انتخابات در سال ۱۹۱۸ که به تمامی مردان بالای بیست سال و زنان بالای سی سال اجازه شرکت در انتخابات می داد موفقیت فوق العاده ای نصیب حزب کارگر کرد، زیرا تازه واردان جوان اغلب گرایش های چپ گرایانه داشتند. از این تاریخ حزب کارگر نیز خود را برای پذیرش اعضای جدید آماده ساخت و شیوه عضویت مستقیم را بر عضویت غیر مستقیم (سندیکاها) افزود. این امر از تابعیت حزب نسبت به سندیکاها نیز می کاست که خود تحول محلی از نظر ساختار درونی حزب بود. حزب در هر حوزه انتخابیه یک کمیته یا قسمت محلی ایجاد نمود و خود را به پروگرامی که ملهم از اندیشه های انجمن فابین و در نتیجه شدیداً سوسیالیست^{۱۱} بود مجهز ساخت و به این ترتیب به صورت یک حزب مهم در سطح ملی به فعالیت پرداخت.

سهم حزب از آراء انتخابات سال ۱۹۱۸ قریب ۲۲٪ و سهم کرسی های آن ۱۰٪ بود (عدم توازن بین آراء و کرسی ها به دلیل وضعیت حوزه های انتخابیه است). از سال ۱۹۲۲ تا سال ۱۹۳۵ حزب کارگر قدم به قدم حزب لیبرال را از صحنه خارج و خود را به صورت حزب دوم نظام دو حزبی جایگزین ساخت^{۱۲}. انتخابات سال ۱۹۲۲ آغاز دوره موقت نظام سه حزبی بود که در آن محافظه کاران ۳۸٪، کارگران ۲۹/۵٪ و لیبرالهای مستقل و ملی مجموعاً ۲۸/۵٪ آراء را به خود اختصاص دادند. در انتخابات ۱۹۲۴ آراء حزب کارگر (۳۳٪) در مقابل آراء حزب لیبرال (۱۷/۵٪) افزایش می یابد. ولی باز هم محافظه کاران با ۴۴/۷٪ و ۴۱۹ کرسی از ۶۱۵ کرسی مجلس عوام به پیروزی می رسند^{۱۳}. گرچه لیبرالها در

۱۱- ماده ۴ اساسنامه دقیقاً مبین اهداف سوسیالیستی حزب است.

12-Voir, Francois Borella, *Les Partis Politiques en Europe*, Paris, Seuil, 1984, PP, 42-43.

13- Ibid, P, 43.

این سال وحدت خود را باز یافتند ولی بسیار دیر شده بود و افکار عمومی از این پس حزب کارگر را رقیب حزب محافظه کار قلمداد می کرد و بالاخره این فرایند بدانجا رسید که در سال ۱۹۳۵ حزب لیبرال فقط ۴/۵٪ آراء را به خود اختصاص داد و به ردیف احزاب ناچیز و بی نقش انگلستان تنزل کرد و در همین سال مجدداً نظام دو حزبی بر صحنه مبارزات سیاسی حاکم شد و دوران کوتاه نظام سه حزبی پایان یافت.

یقیناً اوضاع و احوال اقتصادی دهه ۱۹۳۰ که بیشتر مناسب احزاب افراطی راست و چپ از نوع فاشیست و کمونیست بود در تنزل حزب لیبرال بی تأثیر نبود ولی ره آوردهای خود حزب مثل اصلاح قانون انتخابات در سال ۱۹۱۸ و توسعه پایگاه اجتماعی حزب و همچنین اختلافات درونی و ضعف سازماندهی هم در این زوال سهم بسزائی داشته است و از این پس این حزب کارگر است که در بوته آزمایش های سخت قرار خواهد گرفت. این بررسی را باید پس از بسته شدن پرائتز جنگ جهانی دوم انجام داد. زیرا در سالهای پیش از جنگ و دوران جنگ هر پدیده ای در خسوف این رویداد قرار می گرفت.

II - نظام دو حزبی امروز: از دو حزبی کامل تا دو حزبی ناقص

حزب کارگر به همان دلایلی که پس از جنگ جهانی اول رو به اعتلاء نهاد پس از جنگ جهانی دوم نیز توانست قدرت را قبضه کند ولی تحولات بعد از جنگ به آن اندازه آرام نبود که حزب کارگر از تأثیرات آن در امان باشد. بروز مشکلات تازه، پیچیدگی بیش از حد امور، پیدایش جریانهای جدید چپ و تفکرات و گرایشهای سیاسی متنوع، حزبی را که پس از ظهور خود در صحنه پیکارهای سیاسی کم کم از طبقه کارگر فاصله گرفت تا خود را در سطح ملی مدافع منافع آحاد مردم معرفی کند، در پیچ و تاب سخت ترین آزمایشهای عقیدتی و برنامه ای قرار داد. در حالیکه حزب رقیب (محافظه کار) همچنان که به شیوه موج سواری از ارائه حداقل برنامه و پلاتفرم طفره می رفت تا دست خود را در عمل باز بگذارد، پیروزیهای خود را قبل از آنکه از اقتدار سازمانی یا موقعیت اجتماعی کسب کند، مدیون شکست های حزب رقیب بود که خود نتیجه کشمکش های درونی و دعوایهای ایدئولوژیک بین طیف های مختلف اجتماعی در آن حزب بود. ولی بدیهی است که حزب محافظه کار قادر نبود تمامی روی برتافتگان و سرخوردگان (پرت ها) حزب کارگر را جذب

نماید. خصوصاً در مواقعی که علیرغم نبود جاذبه‌های قوی در حزب کارگر، حزب محافظه کار نیز بیزاری‌هایی ایجاد کرده یا جاذبه‌های قوی ارائه نمی‌داد و این فرآیند طبعاً به رشد احزاب کوچکی می‌انجامید که معمولاً در نظام دو حزبی در مجموع چیزی حدود ده درصد آراء را بیشتر بخود اختصاص نمی‌دادند. کسب ۲۰ تا ۳۰ درصد آراء از طرف میکرو احزاب در نظام دو قطبی همانست که موریس دوورژه از آن به نام نظام دو حزبی ناقص نام می‌برد. این تحول در دهه‌های هفتاد و هشتاد در انگلستان بروز کرد که هر دو حزب اصلی در ایجاد آن سهم بودند.

(۱) سهم حزب محافظه کار در ایجاد نظام دو حزبی ناقص: با شکست حزب محافظه کار در انتخابات سال ۱۹۴۵، تلاشی وسیع در جهت تجدید سازمان و برنامه ریزی در این حزب شروع شد. اغلب احزاب بزرگ پس از شکست‌های انتخاباتی انتقاد خود را شروع کرده و دست به اقداماتی می‌زنند که از تکرار شکست جلوگیری کند. حزب محافظه کار در سالهای نیمه دوم دهه ۱۹۴۰ پادزهر شکست را در دو نکته می‌دید: یکی تبلیغات و دیگری عضوگیری در مقیاس وسیع. در پی این اهداف حزب در دسامبر ۱۹۴۵ مرکز سیاسی محافظه کار را به منظور برنامه ریزی تبلیغات ایجاد نمود و سپس در ژوئیه ۱۹۴۶ کمیته مرکزی جوانان محافظه کار را به ریاست آنتونی ایدن بوجود آورد تا مقدمات جذب اعضای جدیدی را از بین جوانان فراهم آورد. این کمیته در عرض سه سال بیش از دو هزار گروه از جوانان محافظه کار را در سراسر انگلستان تشکیل داد^{۱۴}. ولی حصول نتیجه مطلوب مستلزم این بود که تلاشهای مزبور با تغییراتی در گرایش‌های عقیدتی و در اصول حزب نیز همراه باشد که این همه خود تغییر در ساختار حزب را به دنبال داشت. ابتدا در مه ۱۹۴۷ حزب منشور صنعتی (Industrial Charter) را منتشر کرد که در آن همکاری آزادانه دولت و گروههای صنعتی به منظور ایجاد مشاغل جدید و رفع بیکاری تجویز شده بود. طی این برنامه در واقع حزب محافظه کار پاره‌ای از برنامه‌های حزب کارگر از جمله افزایش دستمزدها و کاهش هزینه‌های عمومی را می‌پذیرفت و انعطاف پذیری خود را نشان می‌داد. با اینگونه نرمش‌ها حزب بر آن بود که خود را حزب ملت معرفی کند و نه حزب

طبقه ای خاص. تأثیر این تلاشها این بود که علیرغم ثبات نسبی پایگاههای اجتماعی حزب (سه چهارم طبقه ممتاز، دوسوم طبقه متوسط و یکسوم طبقه کارگر) از نظر تعداد اعضا دچار تحولی اساسی شود، بطوریکه در سال ۱۹۶۰ با ۲/۸ میلیون عضو از حالت یک حزب کادر خارج شده و به صورت یک حزب عام (عوام در تقسیمبندیهای دوورژه) در آید. اما آنچه نقش تعیین کننده ای در جهت دادن نوسانات اجتماعی به نفع یا ضرر حزب داشت مواضع آن بود. نارسائی ها و واگشت های حزب در این زمینه باعث پراکندگی طیف هایی از هواداران آن به نفع احزاب کوچک شد. ادوارد هیث که در سالهای رهبری و نخست وزیری خود (۱۹۶۵-۷۵) سعی در ایجاد نوآوریهای کرده و در مقابل سنت گرایان حزب نیز بخوبی مقاومت کرده بود نتوانست حزب را برای همیشه بسوی مرکز گرایش دهد. برعکس نابسامانیهای اقتصادی دهه ۱۹۷۰ هر دو حزب را بسوی قطبی شدن (پلاریزاسیون) سوق داد. حزب محافظه کار در سالهای آخر صدارت هیث و دقیقاً از کنگره حزب در اکتبر ۱۹۷۳ که وی از سیاست اقتصادی و اجتماعی خود تحت عنوان «فضای جدید» دفاع کرد، گرایش به راست را آغاز کرد^{۱۵}. شکست حزب در انتخابات ۱۹۷۴ پایان تلاشهای مرکز گرایانه در حزب و آغاز راست گرائی افراطی بود که با ورود تاچر به رهبری حزب نمودی آشکار پیدا می کرد. طبعاً ضایعات حزب در این چرخش نه به نفع حزب کارگر که به نفع احزاب کوچک بود که در بخش بعدی بصورت آماری ارائه خواهد شد.

(۲) تأثیر تضادهای درونی حزب کارگر بر نظام دو حزبی: سهم حزب کارگر در تبدیل نظام دو حزبی کامل به نظام دو حزبی ناقص به مراتب بیشتر از حزب محافظه کار است. تضادهای اجتماعی و عقیدتی در حزب کارگر به نزاعی خسته کننده و طولانی انجامید که نهایتاً ناتوانی محسوس حزب در صحنه پیکارهای سیاسی را به دنبال داشت. «در حقیقت بحران حزب کارگر بخشی از بحران عمومی سوسیالیسم اروپائی بود»^{۱۶}. حزب کارگر که برای اولین بار بعد از تأسیس خود در سال ۱۹۴۵ قدرت را مستقلاً در دست گرفت، برنامه های خود را تحت عنوان مصلحت عمومی و راهی برای مقابله با بیکاری و فقر به مرحله اجرا گذاشت و بسیاری از صنایع و مؤسسات را ملی کرد ولی هیچ

15- F. Borelle, op. cit , p. 51.

16- J. Larche, op, cit , p, 105.

اشاره‌ای به سوسیالیسم و ماده چهار اساسنامه خود نکرد. با انجام این اقدامات که به انقلاب مسالمت آمیز تعبیر شد اولین شکافهای عقیدتی و سلیقه‌ای در حزب چهره نمود. این که کشور به چه میزان از سوسیالیزاسیون نیاز دارد و این که تا چه حد باید در سیاست خارجی خود غربی باقی بماند (ورود به پیمان آتلانتیک شمالی ۱۹۴۹) سوالاتی بود که جناح‌های راست و چپ حزب را رودرروی یکدیگر قرار می‌داد. این دعوا که در رویارویی دو شخصیت رهبر یعنی انورین بون A. Bevin (چپ) و هوگ گتسکل H. Gaitskell (راست) تبلور می‌یافت بعد از شکست حزب در انتخابات ۱۹۵۱ علنی شد. گرچه جناح راست در سال ۱۹۵۵ یعنی سالی که مجدداً محافظه کاران در انتخابات حائز اکثریت شدند، پیروز شد ولی به علت مرگ یا کناره‌گیری بسیاری از نمایندگان فرتوت خود در نهایت ضعف بود^{۱۷}. در عین حال در سالهای بعد، خصوصاً در زمان رهبری ویلسون که از سال ۱۹۶۳ جای گتسکل متوفی را گرفت، سعی بلیغی از طرف این جناح به عمل آمد تا عملگرایی را جایگزین دگم‌های عقیدتی و اصول سوسیالیسم کند. ابتدا ویلسون در سال ۱۹۶۳ در کنفرانس اسکاربورو Scarborough تحت عنوان مقتضیات انقلاب صنعتی، لزوم نوگرایی و برنامه‌ریزی و تجدید بنا را گوشزد کرد و از این طریق هم به محافظه کاران به عنوان سنت‌گرایان و مخالفان نوگرایی حمله کرد و هم به جناح چپ حزب خود و سپس طی کنفرانسی در سال ۱۹۶۶ اعلام کرد که ما دیگر نمی‌توانیم راه حل مشکلات دهه ۱۹۶۰ خود را در قبرستان هایگیت (محل دفن مارکس) جستجو کنیم^{۱۸} و بدین وسیله جدائی حزب کارگر از اصول مارکسیسم را رسماً اعلام داشت. البته دهه ۱۹۶۰ دهه پیدایش احزاب همه‌گیر (Katch all Party) و نیل به مرکزگرایی است. این گرایش که پایان دگماتیسم سیاسی و اولین جلوه‌های سیاسی جامعه مرفه بود بنظر می‌رسید که علی‌رغم تمایلات پراکنده به عقیده‌گرایی و حتی افراط‌گرایی سیاسی در پایان دهه ۱۹۷۰، جریانی اصیل و پایدار باشد که جایگاه تاریخی آن پایان قرن بیستم است. تحولات نیمه دوم دهه ۱۹۸۰ این اصالت و همچنین عکس‌العملی بودن گرایش‌های افراطی را ثابت می‌کند. در عین حال در

17-....du Bipartisme au Multipartismeop, cit , p, 113.

18- Reger Gerard. Schwartzenberg Sociologie Politique , Paris, Montchrestien, 1974, p, 513.

آغاز، هیچیک از این اقدامات جان تازه‌ای به کالبد حزب ندمید. گرچه در سال ۱۹۷۴ حزب (علیرغم آراء کمتر) با کسب یک کرسی بیشتر و به برکت سیستم انتخاباتی به پیروزی رسید ولی این پیروزی قبل از آنکه نتیجه قوت حزب باشد نتیجه اشتباهات حزب رقیب و بحرانهای اقتصادی دهه ۱۹۷۰ بود. شکست حزب کارگر در سال ۱۹۷۹ و شیوه جدید انتخاب رهبر حزب که به سندیکاها نقش عمده‌ای می‌بخشید^{۱۹} راه را برای به قدرت رسیدن جناح چپ حزب که در این مدت از شکست برنامه‌های ویلسون و کالاهان به نفع خود استفاده کرده بود هموار ساخت. رهبری فوت (۸۳-۱۹۸۰) انشعاب جناح راست را به دنبال داشت. این جناح در سال ۱۹۸۱ حزب سوسیال دموکرات را بوجود آورد. حزب جدید بعد با لیبرالها ائتلاف کرد تا شاید جای یکی از دو حزب بزرگ را در نظام دو حزبی بگیرد. اختلافات درونی حزب کارگر و پیروزی جناح چپ آنها در دهه‌ای که دهه فروپاشی کمونیسم و چپ‌گرایی بود باعث می‌شد حزب وجهه ملی خود را از دست داده و بسیاری از هواخواهان خود را دفع کند و این ضربه‌ای بود که به نفع حزب رقیب و احزاب کوچک بر حزب کارگر وارد می‌شد.

(۳) نتیجه ضعف‌های دو حزب بزرگ: توسعه نسبی احزاب دیگر - چنانکه ملاحظه شد بحرانهای درونی دو حزب بزرگ انگلستان نه تنها باعث تضعیف سازمانی و از دست رفتن طیف‌هایی از هواداران آنها شد بلکه از نظر خارجی نیز باعث بی‌زاری توده‌های رأی‌دهنده غیر حزبی گردید.

در چنین حالتی طبعاً احزاب کوچک می‌توانند هم سرخوردگان دو حزب را پذیرا شوند و هم به جذب آراء توده‌های غیر حزبی روبروتافته پردازند. مقایسه آراء انتخابات بین سالهای ۱۹۴۵ و ۱۹۸۳ نشان می‌دهد که بیش از یک‌سوم کل آراء به تدریج از کنترل دو حزب بزرگ خارج شده است. در سال ۱۹۴۵ دو حزب بزرگ ۸۷/۶٪ کل آراء را بخود اختصاص دادند. در سال ۱۹۶۶ هم پس از واگشت‌هایی هنوز ۹۰٪ آراء به دو حزب بزرگ اختصاص داشت ولی این میزان در سال ۱۹۷۴ به ۷۵٪ و سپس در سال ۱۹۸۳ به ۷۰٪ تنزل

۱۹- تا سال ۱۹۸۰ گروه پارلمانی رهبر حزب را انتخاب می‌کرد. در این سال به اصرار تندروهای حزب انتخاب رهبری به مجمعی سپرده شد که ۴۰٪ آنرا نمایندگان سندیکاها و ۳۰٪ آنرا اعضای پارلمان و بقیه را نمایندگان حوزه‌های انتخاباتی تشکیل می‌داد.

یافت^{۲۰}. ترقی مجدد این میزان به ۷۳٪ در انتخابات ۱۹۸۷ (۳/۴۲٪ محافظه کار و ۸/۳۰٪ کارگر)^{۲۱} چنان نوید نمی داد که اوضاع در حال بازگشت به وضع سابق باشد. این ترقی اندک احتمالاً در نتیجه آشفتگی در احزاب کوچک از جمله ائتلاف لیبرالها و سوسیال دموکراتها رخ داد و حکایت از ترمیم زیربنائی اوضاع نمی کرد^{۲۲}. در عین حال بهره ور اصلی این ضایعات حزب لیبرال بود. زیرا اولاً از سابقه طولانی تر و هویتی روشنتر برخوردار بود و دیگر اینکه بر خلاف احزاب ملی گرای محلی در سطح کشور فعالیت داشت و بالاخره اینکه حزب لیبرال با تحولات اجتماعی دهه ۱۹۶۰ و تقویت اقشار متوسط نیز وفاق بیشتری داشت که بر تمامی این عوامل مواضع حزب در قبال مسائل اروپا و طرفداری از وحدت اروپا و مشارکت فعال انگلستان در بازار مشترک را نیز باید افزود^{۲۳}. حزب لیبرال با کسب بیش از ۱۹٪ آراء در انتخابات ۱۹۷۴ این امید را زنده کرد که بتواند به ایفای نقشی نظیر حزب لیبرال آلمان پردازد یعنی اگر نمی تواند جای یکی از دو حزب را بگیرد حداقل نقش تعیین کننده ای در اکثریت یافتن یکی از آن دو داشته باشد.

انشعاب جناح راست حزب کارگر در سال ۱۹۸۱ و ائتلاف آن با حزب لیبرال هم قدم دیگری در راه تقویت حزب اخیر بود زیرا این سوسیال دموکراتها بودند که دنباله رو حزب لیبرال شدند، هر چند امید حزب لیبرال مبنی بر جانشینی حزب کارگر به دلایل متعدد از جمله اختلافات درونی حزب نوپا و همچنین رژیم انتخاباتی انگلستان به ناامیدی بدل شد.

اما احزاب دیگری نیز وجود دارند که از کاهش محبوبیت دو حزب بهره می گیرند. احزاب ناسیونالیست و خود مختار طلب اسکاتلند (تأسیس ۱۹۴۳) و گال در دهه ۱۹۷۰ بر فعالیت خود افزودند و با طرح مسئله عدم تمرکز اداری در انگلستان به آینده خود امیدوارتر

20- Voir, F. Borellà, op. cit , p 51.

21- Monica Charlot, *Le Pouvoir Politique en Grande- Bretagne* , Paris, PUF, 1990, P. 103.

22- J. Leruez, "Le Royaume-Uni en 1988" , in, A. Grosser, *Les Pays de l'Europe Occidentale* , Paris, Documentation Francaise ed 1989, PP. 19-22.

23- Voir, J. Larche, op. cit , p, 91.

شدند. حزب ملی اسکاتلند (Scottish National Party) و حزب ملی ویلز (Plaid Cymru) از سال ۱۹۶۶ در صحنه سیاست انگلستان مطرح شدند. در واقع اعتلای احزاب ناسیونالیست و خودمختاری طلب رابطه نزدیکی با اوضاع اقتصادی دارد و سال ۱۹۶۶ را باید پایان شکوفائی اقتصادی پس از جنگ دانست.

ولی این احزاب کوچک همیشه در نزاع‌های بزرگ پایمال می‌شوند. چنانکه در سال ۱۹۷۹ که انتخابات بین دو حزب بزرگ در کشمکش بود شاهد تنزل احزاب ملی نیز بودیم. در عین حال این واگشت‌های مقطعی نمی‌تواند ما را به آینده نظام دو حزبی همچنان خوش بین نگه دارد. هرچند احزابی چون حزب کمونیست انگلستان (تأسیس ۱۹۲۰)، حزب تروتسکیست (تأسیس ۱۹۳۸) یا جبهه ملی (تأسیس ۱۹۳۲ بوسیله ادوارد موزلی و تأسیس مجدد ۱۹۶۷) قادر به کسب حتی یک کرسی هم در مجلس عوام نیستند ولی پایه‌های نظام دو حزبی هم دیگر قوام سابق را ندارد.

نتیجه‌گیری: از دو حزبی ناقص تا چند حزبی؟

انتخابات سال ۱۹۷۹ و اختصاص بیش از ۸۰٪ آراء به دو حزب بزرگ و مقایسه آن با انتخابات ۱۹۷۴ (۷۵٪) تا حدی تصور سیر تدریجی نظام دو حزبی به سوی چند حزبی را زیر سؤال برد و برعکس این تصور را قوت بخشید که اگر در برهه‌های خاصی آراء اختصاص یافته به دو حزب کاهش چشمگیر یابد امری موقتی است و باید آنرا در نظام دو حزبی انگلستان بحرانی گذرا قلمداد نمود. ولی عوامل چندی نشان می‌دهد که پایه‌های ثابت انگاشته شده نظام دو حزبی در حال فروریزی است. حتی اگر قرار باشد به آمار انتخابات بسنده شود چنانکه دیدیم انتخابات ۱۹۸۳ و اختصاص ۷۰٪ آراء به دو حزب اصلی و اختصاص ۷۳٪ آراء در انتخابات ۱۹۸۷ به دو حزب اصلی (۲۵/۴٪ به حزب لیبرال) نشان می‌دهد که حرکت آغاز شده بازگشت ناپذیر است. نتیجه‌ای که از این تحقیق به ذهن متبادر می‌گردد این است که تنها سد موجود در راه تحول نظام دو حزبی رژیم انتخاباتی است که ظهور و رشد احزاب دیگر را مشکل بل ناممکن می‌سازد و گرنه آنچه به عنوان زیربنا و اساس نظام دو حزبی در انگلستان فرض می‌شد به دلایل زیر از بین رفته

است:

(۱) تحولات فکری جامعه در جهت استقلال سیاسی فردی: تا دهه ۱۹۶۰ وفاداری اعضای هر حزب به حزب خود به حدی بود که جز به ندرت کسی حزب خود را به قصد پیوستن به حزب دیگر ترك نمی کرد. این عمل که اصطلاحاً به آن Swing می گویند در دهه ۱۹۵۰ حدود ۱/۴ درصد کل رأی دهندگان حزبی بود در حالیکه بین سالهای ۱۹۸۲ و ۱۹۸۵ این میزان به ۴/۵ درصد بالغ شد.^{۲۴} نافرمانی اعضای احزاب بزرگ از اواسط دهه ۱۹۶۰ به حد چشمگیری رسید. در انتخابات ۱۹۶۴ و ۱۹۶۶ نسل جدیدی از حزب کارگر وارد پارلمان شد که در مقابل سیاست های ویلسون که با سیاست بازدارندگی اتمی موافق بود و سیاست امریکا در ویتنام را هم محکوم نمی کرد موضع مخالف گرفت. دولت ادوارد هیث هم در دهه ۱۹۷۰ با مشکل مشابهی روبرو شد در حالیکه تا این زمان ویپ ها (Whip) کنترل کامل نمایندگان حزبی را در دست داشتند.^{۲۵} این روند در دهه ۱۹۸۰ رو به تزايد نهاد و چنانکه دیدیم این امر می تواند در مواقع بحرانی به تجزیه و انشعاب در حزب نیز منجر گردد.

اینکه امروز اعضای یک حزب آزادی عمل بیشتری برای ترك حزب در خود احساس می کنند، از یکطرف نتیجه تحول فکری است که بر اثر افزایش معلومات فردی حاصل شده یا به عبارتی بر شمار روشنفکران جامعه افزوده شده است (یکی از خصیلت های روشنفکران آزاداندیشی و عدم وابستگی فکری به شخص یا به جریانی است و به همین دلیل هم منفور رژیم های توتالیتار و مبتنی بر اقتدار شخصی هستند) و از طرف دیگر تجربیات سیاسی سالهای اخیر و عدم اجرای تعهدات احزاب و تفاوت بین وعده های قبل از پیروزی آنها و عملکرد آنها پس از به قدرت رسیدن و خصوصاً مشاهده این امر که بسیاری از معضلات ارتباطی به نقل و انتقال قدرت از حزبی به حزب دیگر ندارد، دیگر جایی برای سرسختی و طرفداری مطلق از یک حزب باقی نمی گذارد. هر فرد ممکن است با مشاهده برنامه احزاب و یا محاسبات سیاسی دیگر در هر دوره از انتخابات به حزب

24-David Butler, "Le Systeme de Partis: Desalignement ou Realignement?" Pais, POUVOIR, N 37, 1986, pp 24-25.

25- Hugh Berrington, "La Stabilite Institutionnelle Masque-t-elle une Societe en Crise?" POUVOIR, N 37, 1986, p, 19.

خاصی رأی دهد. خصوصاً که در سالهای اخیر موضوعات بحث برانگیزی چون خلع سلاح، سیاست اروپائی یا آتلانتیست هم مطرح بوده که موضع گیریهای سنتی احزاب بزرگ انگلستان از مقبولیت عامه برخوردار نبوده است. در هر صورت این تحولات در وضعیت روحی جامعه انگلستان می تواند زمینه خوبی برای پیدایش یا رشد احزاب متفاوت باشد.

(۲) تحولات اجتماعی و ضرورت فعالیت احزاب میانه رو: تحول دیگری که آنها عمده‌تاً در دهه ۱۹۶۰ صورت پذیرفت و سپس در دهه ۱۹۷۰ تا حدی به کندی گرائید نزدیک شدن اقشار فقیر و غنی در جوامع صنعتی بود. اگر تحقق این نزدیکی را بپذیریم بدان معنی است که احزاب راست و چپ گذشته مبین اوضاع اجتماعی جوامع صنعتی امروز نیستند و باید احزاب میانه رو و همه گیری بوجود آید که اکثریت میانه روها را نمایندگی کند. لئون اپشتین در کتاب «احزاب سیاسی در دموکراسی های غربی» چنین ابراز می دارد که «احزاب سوسیالیست اروپا باقیمانده اوضاع اقتصادی سالهای قبل از جنگ جهانی اولند، در حالیکه آن اوضاع سخت، امروزه سپری شده و آن احزاب هم فلسفه وجودی خود را از دست داده اند»^{۲۶}. اتوکیرخهایمر نیز بر پایه استدلال های مشابه و مشاهده حضور توده های نسبتاً یکسان و تاحدی بی تفاوت در صحنه سیاست معتقد است همه احزاب مواضع سخت خود را رها کرده و به دنبال شعارهایی خواهند بود که بیشترین رأی را برای آنها به ارمغان آورد. وی به چنین احزابی عنوان «همه گیر» می دهد^{۲۷}. آمار و ارقام مربوط به وضع رفاهی جامعه انگلستان نیز تا حدی مؤید نظریات فوق است. «در سال ۱۹۴۵ حدود ۲۶٪ مردم انگلستان در ملک شخصی خود سکونت داشتند، در سال ۱۹۸۵ این میزان به ۵۱٪ بالغ شد. در سال ۱۹۴۵ نزدیک به ۷۵٪ مردم انگلستان مشاغل یدی داشتند، در سال ۱۹۸۵ کمتر از ۵۰٪ صاحب شغل یدی بوده اند. این تغییرات اجتماعی همراه است با نقش فزاینده تلویزیون به عنوان منبع اصلی اطلاعات سیاسی و ارتباط مستقیم سیاستمداران با مردم که خود باعث کاهش نقش واسطگی و آموزشی (آموزش سیاسی به عنوان یکی از فنکسیونهای سنتی

26- Leon Epstein, *Political Parties in Western Democracies*, London, 1967, pp. 130-136.

27- Otto Kirchheimer, "The Transformation of the Western European Party System", in Lapalombara & Weinerop, cit, pp. 177-199.

احزاب) احزاب شده و به روند شخصی شدن قدرت کمک می کند. این امر سبب می شود تا احزاب سیاسی به دنبال رهبرانی باشند که از محبوبیت بیشتری در میان مردم برخوردار باشند، خصوصاً که توده های غیرحزبی در انتخابات سالهای اخیر اروپا نقش تعیین کننده ای داشته اند و آنها نیز طبعاً قبل از آنکه به حزب خاصی رأی دهند به فرد مورد علاقه خود رأی می دهند.

(۳) قطبی شدن دو حزب بزرگ و تعارض آن با تحولات اجتماعی فوق: در همان حال که تحولات اجتماعی، اقتصادی و فکری زمینه نزدیکی اقشار مختلف اجتماعی را فراهم می ساخت دو حزب مهم انگلستان راه افراط و تفریط در پیش گرفتند. چنانکه دیدیم، در حزب کارگر پس از یک نزاع طولانی بین راست و چپ، بالاخره جناح چپ و نمایندگان سندیکاها بر قدرت خود افزودند و نهایتاً در سال ۱۹۸۰ زمام حزب را در دست گرفتند. همزمان با آن در حزب محافظه کار نیز جناح راست توانست در سال ۱۹۷۵ خانم تاچر را به رهبری حزب انتخاب و حزب را به راست ترین حد خود سوق دهد. بدین سان شکاف بین دو حزب افزایش یافت و این تحول که مغایر با تحولات اجتماعی بود هم بر روند فردگرایی نمایندگان که فوقاً اشاره شد می افزود و هم خلاء احزاب میانه را بیشتر روشن می ساخت.^{۲۸}

(۴) تأثیر تحولات خارجی بر زندگی سیاسی در انگلستان: یقیناً تحولات شوروی و اروپای شرقی تأثیر ناگواری بر حزب کارگر انگلستان می گذارد. خصوصاً که با به قدرت رسیدن جناح افراطی به رهبری فوت (از ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۳) و سپس کینک (Kinnoek) این حزب در دهه ۱۹۸۰ نسبت به دهه های قبل مواضع عقیدتی سخت تری را برگزید که خود با روند ایدئولوژی زدائی در شرق ناسازگار و با بی اعتباری ایدئولوژی های چپ گرایانه سبب از دست رفتن هواداران حزب می شد. یقیناً حزب محافظه کار هم نمی تواند تمامی روی برتافتگان از حزب کارگر را جذب نماید. از طرف دیگر جریان نزدیکی امریکا و شوروی هم می تواند به همان میزان مواضع سستی حزب محافظه کار در تبعیت از امریکا و مخالفت با بلوک شرق را زیر سؤال ببرد. امریکای بوش آنچنانکه باید به تاچر روی خوش نشان نداد و بنظر می رسید که چنین مرید سمجی در شرایط تحولات سریع بیشتر جنبه

مزاحم دارد و این در شرایطی اتفاق می افتد که اروپای در راه وحدت از مواضع حزب محافظه کار سخت پرهیز دارد، خصوصاً که جانشینی جان میجر به جای تاچر هم باعث تغییرات چندانی در مواضع اصولی حزب نشد.

در کلام آخر می توان دریافت که پایگاههای اجتماعی و سستی احزاب بزرگ و بالتبع آن پایه های نظام دوحزبی در انگلستان تا حد زیادی فرو ریخته است ولی اینکه آیا رژیم انتخاباتی به تنهایی قادر خواهد بود تا پایان قرن بیستم همچنان نظام دوحزبی را بر سر پا نگه دارد یا نه سؤالی است که آینده بدان پاسخ خواهد داد.

آذرماه ۱۳۷۰